

عبدالمحسن مشکوة الدینی

هماهنگی افکار دو فیلسوف

افلاطون و ارسطو

چنانکه معلوم است فارابی در این رساله که ترجمه اش تقدیم خوانندگان گرامی گردید، می‌خواست ثابت کند که مبانی فلسفی افلاطون و ارسطو یکی بوده و اختلاف کلی فیما بین ایشان وجود نداشته است. برای تحقیق در آنکه تا چه حدی ممکن است مابین این دو فیلسوف توافق نظری وجود داشته باشد لازم است در ابتدا، چند چیز مورد دقت و رسیدگی قرار گیرد. آنگاه اصل قضیه بررسی شود و آن مقدمات از این قرارند:

- ۱- تطبیق و مقایسه مابین شرایط محیطی زادگاه و محل نشو و نما و نوع استادان و روش تعلیم و تعلم این دو فیلسوف و روش فعالیت آنان.
- ۲- آغاز پیدایش این فکر که نظر این دو فیلسوف را هماهنگ کنند و عوامل پیدا شدن آن.
- ۳- منابع تحقیقات علمی و فلسفی فارابی و سبب تمایل او به این عقیده. و اینک هر یک از این مقدمات بطور خلاصه یادآوری می‌شود.

۱- تطبیق و مقایسه مابین شرایط محیطی زادگاه و نوع استاد

و روش تعلیم و تعلم این دو فیلسوف

هیچ جای شك و تردید نیست که وقتی بزادگاه و پرورش ابتدائی و

سوابق محیطی و معاشران و گروه‌های مختلفی که این دو فیلسوف با آنان برخورد داشته‌اند مراجعه کنیم و همچنین وقتی نوع مسائلی را که بیشتر مورد اهتمام و نظرشان بوده است و روش تعلیم و نوع تعلیماتشان را به نظر آوریم بخوبی دانسته خواهد شد که مبنا و روش کار و اصول نظر و مقاصد اصلی ایشان بکلی از یکدیگر متمایز بوده است هر چند ممکن است که در قسمتی از افکار و مسائل مورد نظرشان از لحاظ استاد و شاگردی مشابهت وجود داشته باشد.

افلاطون در سال ۴۲۷ قبل از میلاد در آتن یا جزیره آجین نزدیک به آتن ناحیه‌ای که از دوران قدیم افکار روحی و اساطیر بیشتر رواج داشت از خاندان اشرافی بوجود آمد و ارسطو در سال ۳۸۴ قبل از میلاد یعنی هنگامی که چهل و سه سال از عمر افلاطون گذشته بود و اوضاع محیطی در کلیه نواحی یونانی نشین و غیر آن تغییرات کلی یافته بود زاده شد. مولدش شهر اسطافیرا از نواحی ایونی قدیم بود که محل پیدایش فلاسفه مادی بوده و در آنجا افکار طبیعی رواج داشته است. زیرا مقتضای محیط ساحلی و مشاهدات شگفت‌انگیزی که در تگون، رسوب‌های مختلف و احجار گوناگون و حوادث فضائی، طلوع و غروب ستارگان، فروغ و تابش خورشید بر سطح پهناور آب و آمد و شد در جزایر نزدیک بهم، مشاهده آثار و بقایای جانوران دوران قدیم، دقت در نحوه زندگانی جانوران آبی و خاکی و هوایی و ذو حیاتین و سایر مظاهر و مناظر طبیعت که در محیطهای ساحلی و جزایر نزدیک بهم وجود داشت آنان را بمشاهده امور محسوس و تحقیقات تجربی و امور عینی و امی داشت تا حدیکه فرصتی برای تفکرات ذهنی و امور عقلی خالص باقی نمی‌گذاشت و شاهد بر این امر نوع مسائلی است که مورد بحث و تحقیق طالس و اناکسیمندرس و انکسیمانس و امپدکلس و ذیمقراطیس

و سایر فلاسفه این نواحی بوده است. بنا بر این، محیط ابتدائی نشوونمای ارسطو با افلاطون تفاوت بسیار داشته است. علاوه بر آن خاندان ارسطو بکلی با افلاطون تفاوت داشت زیرا پدرانش از چند نسل پیش شغل پزشکی داشتند و به مسائل محسوس طبیعی می پرداختند و پدرش نیکوماخس پزشک جد اسکندر پادشاه مقدونیه بود و شغل و نحوه تفکرات اسلاف مسلماً تأثیری عمیق در نحوه تفکرات و نظر اخلاف خواهد داشت.

افلاطون بعد از فراغت از تعلیمات ابتدائی به خواندن ریاضیات پرداخت و اولین برخوردی که با فلسفه پیدا کرد فلسفه هراکلیتوس بود که آنرا از اقراتیلوس فرا گرفت و او از شدت مبالغه در آن فلسفه به سوفسطائی گرائیده بود آنان اعتقاد داشتند که کمترین لحظه بقاء برای هیچ موجودی حاصل نیست بنابراین هیچ چیز مورد علم و موضوع معرفت قرار نمی گیرد جوهر عالم همیشه در بیقراری و گذشت دائم است به هیچ چیز نمی توان گفت موجود است یا دارای فلان حکم یا فلان خاصیت است زیرا بمحض اینکه بخواهیم حکم در باره اش صادر کنیم موضوع و حالت آن منتفی گردیده است.

این سنخ فکر تا حدی در اصول ذهنی افلاطون مؤثر گردید و مورد قبول او واقع شد که ادراک حسی را بکلی بی اعتبار شمرد و برای پیدا کردن موضوع ثابتی برای معرفت فردهای روحانی ثابت کرد که همان مثل عقلی باشد.

افلاطون در سن بیست سالگی باسقراط آشنا شد که از جهان شناسی بکلی بیزار بود و تمام همّت خود را بر شناختن وظیفه و امور عقلی واداشت

و روش سوفسطائیان را که ظاهر بینی و مردم‌داری بود محکوم می‌کرد و کار زشت و زیبارا برای مردم مشخص می‌نمود بهمین لحاظ تعلیمات اخلاقی سقراط در ذهن افلاطون زمینه‌ای برای اجرای عدالت اجتماعی فراهم کرد اما اعدام سقراط او را از این کار بکلی ناامید ساخت .
تا اینجا دیده شد که سروکار افلاطون با امور ذهنی بود و ریاضیات که بیشتر مورد توجهش بود نیز از امور ذهنی خالص است .

ارسطو در سنین کودکی از وجود پدر محروم گردید و در سن ۱۸ سالگی برای تحصیل علم به آتن رفت زیرا در آن تاریخ آتن مرکزیت علمی یافته بود سپس برای فراگرفتن معلومات وارد اکادمی افلاطون گردید و بواسطه هوش و نبوغ و زبردستی که داشت پس از چندی به سمت تعلیم خطابه گمارده شد .

و از اینجا معلوم می‌شود که در مسائل ادبی و طرق محاورات تخصص داشته است .

افلاطون بعد از مرگ سقراط از شدت تأسف نتوانست در آتن خودداری کند و تاحدی شکست روحی یافت که ناچار وطن را ترک گفت . مدتی به مگار رفت و با اقلیدس مگاری که از تعلیم یافتگان سقراط بود و فکر سوفسطائی بیشتر در او اثر گذاشته بود آشنا شد . بعد از آن به مصر رفت و در شهر گورینا نزد «تیودور» دانشمند بزرگ ریاضی به تکمیل ریاضیات پرداخت ، از آنجا به شهر دیگر مصر که عین شمس بود رفت و از علوم فلکی و اخلاقی و معتقدات دینی مصریان آگاه گردید بعد از آن بواسطه اختلافات سیاسی که یکی از دولتهای آن حدود که هم پیمان بامصر بود با آتن پیدا کرده بود افلاطون ناچار به مهاجرت گردید و به آتن بازگشت و پس از پایان جنگ برای آشنا شدن با تعلیمات فیثاغورسی به جنوب

ایتالیا رفت و از تعلیمات ریاضی ایشان و جهانشناسی که بر اصول ریاضی داشتند و حقیقت اجسام را متشکل از سطح و خط و نقطه‌های ریاضی می‌دانستند و برای جهانشناسی از طریق ریاضیات و امور روحی و ذهنی محض استفاده می‌کردند بهره‌مند گردید .

در آن هنگام بنا بدعوت پادشاه سیراکوس بدان ناحیه رفت پس از چندی بواسطه مشاهده کارهای زشت و خارج از عدالتی که از درباریان سر می‌زد افلاطون از آن نوع کارها اظهار انزجار و مخالفت نمود .

پادشاه بر او خشم گرفت او را به جزیره‌ای که مردمش دشمن آتن بودند فرستاد، بازار برده‌فروشانش بردند و برای فروش عرضه‌اش کردند تا یکی از آشنایانش او را خرید و آزاد ساخت (سال ۳۸۷ ق م) . از آنجا به آتن بازگشت و آکادمی خود را باز کرد .

ارسطو نیز بعد از مرگ افلاطون بواسطه سابقه خانوادگی که با فلیپ داشت و مردم آتن و آن نواحی از زاده وطن پرستی بر ضد فلیپ قیام کرده بودند و ارسطو را بیگانه و طرفدار فلیپ می‌دانستند از آن روی ناگزیر آتن را ترک گفت و به آسیای صغیر یعنی حدود زادگاه خود رفت و زن گرفت .

در آن هنگام فلیپ پسر سیزده ساله خود اسکندر را برای تعلیم به او سپرد و چهارسال متوالی معلم او بود و شاید بتوان گفت تعلیمات متناسب با او محاورات عرفی و تعلیمات اجتماعی و مسائل ادبی بوده که متناسب باشاهزادگان است نه مسائل فلسفی و عقلی خالص .

در سال ۳۳۵ قبل از میلاد که آتن قبل از آن بدست فلیپ افتاده بود ارسطو به آتن برگشت زیرا امنیت یافته بود و کسی جرأت تعرض نسبت به او نداشت در آن هنگام لیسه خود را گشود اما چون بیگانه بود آن مؤسسه را

بنام دوست و شاگرد خود ثاوفراسطوس کرد و بعد از مرگ اسکندر که آتنیان استقلال یافتند با آنکه ارسطو در تمام مدت دخالتی در امور سیاسی نداشت به جرم آنکه بیگانه است و او را هواخواه اسکندر می پنداشتند به بیدینی متهمش کردند و از ترس پیش آمدی که قبلاً برای سقراط شده بود فرار را برقرار اختیار کرد و به جزیره دوردستی پناه برد و در آنجا درگذشت .

نتیجه از این تطبیق و مقایسه آن بود که ارسطو با جهانشناسی عینی و روش حسی سابقه ذهنی داشت برخلاف افلاطون که به امور ذهنی و عقلی خو کرده بود بنابراین نظر جهان بینی آنها دوتا بود .

روش تعلیم و تعلیم افلاطون و ارسطو

روش تعلیم در لیسه ارسطو بکلی با اکادمی افلاطون اختلاف داشت زیرا سبک تعلیم در لیسه ارسطو آن بود که علاوه بر تعلیمات نظری آزمایشگاه عملی داشتند و قسمتی از تعلیمات خود را با مشاهدات حسی منطبق می کردند و از طریق عملی به اثبات آن می پرداختند و به جزئیات امور طبیعی بیشتر توجه می کردند .

برخلاف اکادمی افلاطون که مسائل طبیعی را بر مبنای ذهنی خالص تفسیر می کردند و ریاضیات و فلکیات و موسیقی و ریاضی، جدل و اخلاق و سیاست، جغرافی و طب و نجوم درس داده می شد .

از این مقدمات مجدداً چنین نتیجه بدست می آید که هدف اصلی ارسطو مطابق با فلاسفه طبیعی جهان شناسی بوده است و هنگامی که به مبحث اثبات محرك اول رجوع میکنیم می یابیم که گفتگو از خدا و اثبات اورا جزئی از جهانشناسی و مقدمه آن قرار می داده است .

برخلاف افلاطون که برطبق روش فیثاغورسیان و سقراط هدف اصلی خود را امور ذوقی و عرفانی و الهی قرار می‌داده و مباحث طبیعی را متمم امور عرفانی و ذوقی می‌شمرده و نظر اصلیش جهان‌شناسی نبوده است و این اختلاف نظر و تفاوت مبنا و مسلکی که داشته‌اند نتیجه اختلاف زادگاه و محیط اصلی خانواده و اجتماعات محلی و برخوردهای مختلفی بوده‌است که در سنین جوانی و بعد از آن داشته‌اند هرچند که تعلیمات افلاطون تا حدودی در روحيات و نحوه تفکر ارسطو بدون تأثیر نبوده و مشابهت‌های نظری مابین ایشان وجود داشته‌است.

و مؤید اختلاف نظر ایشان در اصل مبنا و مسلک آن است که افلاطون حتی امور مادی یعنی اصل وجود جسم و مکان را به امور روحی بازگشت می‌داد و مکان را موجود جوهری و بعد روحانی می‌دانست و ظواهر حسی را مظاهری از موجودات روحی قرار می‌داد و جوهریت ماده و بقاء و اصالت آنرا از اصل انکار می‌نمود. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
اینک چند مورد از مسائل اصلی مورد اختلافشان را که کاملاً تفاوت نقطه نظر ایشان را می‌رساند از گفتار خود ارسطو یادآوری می‌نماید.

اصول مورد اختلاف از گفتار ارسطو:

از جمله مسائل اصلی مهمی که علناً ارسطو اختلاف نظر خود را با افلاطون اعلام داشته مسأله وجود ماده است.

او در این مورد فهرستی برای مذاهب طبیعی و غیر طبیعی تنظیم کرده و معتقد خودش را از تحلیل و ترکیب آن مذاهب خلاصه کرده و علناً نظر افلاطون را انکار کرده‌است.

او در ابتدا فهرست مذاهب را چنین حکایت می‌کند:

- ۱- مذهب وحدت مطلق و عدم انقسام طبیعی وجود با اعتقاد به تناهی و سکون آن و آن معتقد بامرئیدس است .
- ۲- مذهب وحدت مطلق و عدم انقسام طبیعی وجود با عدم تناهی و سکون آن که هلسوس این عقیده را داشته است .
- ارسطو می گوید: بنابراین دو مذهب نمی توان ماده را مبدا نامید زیرا مبدا آن است که چیزی از آن بوجود آید و آنان آنرا انکار داشته اند^۱ .
- ۳- مذهب وحدت نوعی با امکان قبول حرکت و انقسام بسوی بی پایان و آن اعتقاد طبیعیان است چه آن واحد هوا باشد (مطابق نظر انکسیمانس) یا آتش است (طبق نظر هراکلیتوس) .
- ۴- مذهب وحدت از جهت صورت و کثرت نامتناهی ماده که آن مذهب افلاطون است^۲ .
- زیرا افلاطون وجود را بر حسب صورت که مثال روحانی و عقلی است یکی می دانست و ماده را در بزرگی و کوچکی بی پایان می شمرد .
- توضیح این عقیده آن است که بر طبق نظر مهندسان (فیثاغورسیان) از اجتماع دو نقطه ریاضی که دو واحد است خط فراهم می شود و چهار نقطه سطح را می سازد و از دو سطح که رویهم قرار گیرند حجم یعنی جسم حاصل خواهد گردید بنابراین از افزایش نقطه ها و واحدهای بینهایت مقادیر بینهایت فراهم خواهد گردید .
- و چون مکان مطلق یعنی فضا که بُعد روحانی و جوهر است، به اعتقاد افلاطون بینهایت است بنابراین برای جسم جا هست که بینهایت بزرگ شود

۱- علم الطبیعه، تصحیح عبدالرحمن بدوی ص ۵ و ۱۱

۲- علم الطبیعه بکوشش بدوی ص ۲۰ و ۲۲

- باینجهت افلاطون گفت بینهایت دوتا است: بزرگ و کوچک^۳.
- ۵- مذهب وحدت اتصالی و کثرت نوعی که بعضی آنرا دو نوع یا سه یا چهار گرفته‌اند (مانند امپدکلس).
- ۶- مذهب وحدت جنسی و کثرت انفصالی غیرمتناهی از واحدهای عددی غیر منقسم طبیعی و مختلف‌الشکل که آن معتقد ذیمقراطیس است.
- ۷- مذهب وحدت جنسی و کثرت غیرمتناهی عددی از واحدهای غیر منقسم ریاضی (و آن اعتقاد فیثاغورسیان است).
- ارسطو بعد از باطل نمودن یکایک این مذاهب و از آنجمله معتقد افلاطون است که باکمال سرسختی به ابطال آن پرداخته و وحدت صورت را بکلی از میان برداشته است. آنگاه قسم هشتمی را از میان آن مذاهب بیرون کشید و آنرا معتقد خود قرار داد.
- ۸- مذهب وحدت جنسی و اتصالی با قابلیت انقسام بینهایت ماده که معتقد خود او است و خلاصه اعتقاد او همان مذهب طبیعیان است با حذف یک قید که آنان ماده را نوع معینی قرار می‌دادند که آب یا هوا یا آتش است لیکن ارسطو ماده را جنسی و احدی دانست که از لحاظ نوع غیر معین و مبهم است و این انتخاب دنباله بررسیهای بسیاری است که در مذاهب گوناگون مادی از نظر جهان‌شناسی داشته است.

بقاء یا عدم بقاء ماده :

اختلاف دیگر آنان در مسأله بقاء ماده است :

ارسطو صریحاً از قول افلاطون حکایت میکند که او متأثر از بارمنیدس بوده است و تغییر را از ماده سلب می‌کرد و اجزاء ماده را نسبت بیکدیگر

۳- علم‌الطبیعه بکوشش بدوی، ص ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۵۴ و شرح یحیی بن عدی ص ۲۰۷

قابل پیوستن و گسستن نمی‌دانست و چون انقسام و کوچک و بزرگ شدن را از آن سلب می‌نمود بنابراین بقا، ماده و مشترك بودن آنها مابین اجسام انکار کرد و گفت ماده هر چیزی عدمیت است^۴ یعنی وجود هیچ جسمی مسبوق به جسم دیگر نیست بلکه مسبوق به نیستی است و ماده جسم سابق باقی نمانده است تا صورت جسم قبلی را از دست داده باشد و بصورت جسم بعدی در آمده باشد.

بعد از آن می‌گوید ما بر خلاف نظر او می‌گوئیم ماده غیر از عدمیت است درست است جسم معین قبلی باقی نمی‌ماند اما وجود ماده اش ثابت است یعنی هیئت و صورت خود را از دست داده اما يك جزء از جسم سابق که ماده است در ضمن جسم بعدی موجود است^۵

تناهی یا عدم تناهی مکان:

مسئله دیگری که ارسطو اختلاف نظر خود را با افلاطون بیان نموده: تناهی یا عدم تناهی مکان است باینکه افلاطون آنها بینهایت می‌دانست در صورتیکه ارسطو پس از رد آن عقیده مکان مطلق را محدود و مسدود ثابت کرده است^۶.

مسائل دیگری در باب مکان مورد اختلاف نظر این دو فیلسوف است که ارسطو شخصاً اختلاف نظر خودش را با او بیان کرده است و همچنان در سایر مسائل فلسفی^۷ که خود او هر دو نظر را بیان نموده و جهات مختلف

۴- علم الطبیعه، بکوشش بدوی، ص ۷۲

۵- علم الطبیعه، بکوشش بدوی، ص ۷۵ و ۵۹

۶- علم الطبیعه بکوشش بدوی، ص ۲۵۴ و ۲۸۵

تفاوت آنها را آشکار ساخته است و در صورتیکه خود او که شخصاً به عقاید استاد خود آشنا بوده و آنها را توضیح داده است اختلاف نظر خود را بیان کند مسلماً هرگونه تفسیر و تأویلی که برای هماهنگ کردن نظرشان آورده شود نادرست خواهد بود و جهت اختلاف نظرشان در ضمن توضیح مسائل این رساله یادآوری خواهد شد.

۴- آغاز پیدایش نظر هماهنگ کردن افکار این دوفیلسوف :

بعد از آنکه دوران این دو فیلسوف سپری گردید و نوبت به جانشینان ایشان رسید اختلاف و دو دستگی کاملی مابین پیروانشان وجود داشت اما بعضی از مریدان خشک از باب اینکه هر دو را بزرگی قبول داشتند و می ترسیدند از آنکه اگر اختلاف نظری مابین ایشان وجود داشته باشد و تناقض و تضادی در نظرشان یافته شود از بزرگی و عظمتشان کاسته خواهد شد و بالتبع اعتبار قضایای فلسفی از میان خواهد رفت و این فکر صرفاً از نظر ایمان و ارادتی بود که نسبت به این دو نفر داشتند و هر دو را عالم مطلق و معصوم از خطا می پنداشتند و در حقیقت اعتبار قضایای فلسفی بر عظمت ایشان اتکا داشت و چنین تصور می شد که هر دو نفر ایشان بتمام حقیقت رسیده اند و چیزی از نکته های مرموز و اسرار عالم وجود باقی نمانده که برایشان پوشیده باشد دی بور از محققان علوم اسلامی می گوید فارابی چنین عقیده داشت که افلاطون و ارسطو دو شخصیت متفکر و مبتکر مستقل هستند، بنابراین اگر نظر ایشان را یکسان بدانیم بیشتر نزدیک به حقیقت است از نظر عوام مردم که کورکورانه از یک فرد پیروی می کنند و بدون دلیل گفته اش را باور می کنند^۷ و خود فارابی تصریح باین قضیه

۷- تاریخ الفلسفة الاسلامیة تالیف ت.ج. دی بور، ترجمه ابوربده ص ۲۰۰

دارد که اگر مابین افکار آنان تناقضی باشد یا فلسفه از اصل باطل است و یا آنکه این دو نفر فلسفه نمی‌دانسته‌اند در صورتیکه همه کس قبول دارد که آنان فلسفه می‌دانسته‌اند و قضایای فلسفی نیز عین حقیقت است و از این دو مقدمه چنین نتیجه می‌گیرد که بنابر این تناقضی مابین افکار ایشان وجود نداشته‌است اما عیب کار در این است که مسلماً خود افلاطون و ارسطو هم چنین ادعائی در باره خودشان نداشته‌اند که ذهنشان وافی بتمام حقیقت بوده‌است و چنین نبوده که هر قضیه‌ای را که ذهن آنان بدان رسا نباشد از دایره حقیقت بیرون بدانند.

این قضیه مسلم است که در افکار علمی چنانکه خود فارابی تذکر داده‌است وقتی دو نفر را در نظر بگیریم توجه هر یکی بیک طرف قضیه متمرکز است و چون سوابق ذهنی و تجربیات دیگری را ندارد برایش میسر نیست که به جهات دیگر قضیه توجه حاصل کند. بهمین لحاظ باید گفت هر یک از آن دو نفر دارای یک نحوه نقص علمی هستند نه آنکه یکی را جاهل و دیگری را عالم بخوانند زیرا هر یک از آنها چیزی از حقیقت دریافته‌است که دیگری آنرا نمی‌داند بنابر این هر دو نفرشان نیمه عالم و نیمه جاهل هستند.

درست است ما می‌توانیم بگوئیم با صرف نظر از نحوه تفکر افراد مابین قضایا در حقیقت تناقض نیست زیرا جهات قضیه مختلف است مثلاً اگر کسی از یک محیط احساس گرمی دارد و بگوید هوا گرم است و دیگری اعتقاد به سردی همان نقطه در همان لحظه داشته باشد هر دو راست‌گو هستند زیرا حرارت سنج آنها مختلف است درجه حرارت فضا نسبت بدرجه حرارت بدن یکی کمتر و از حرارت بدن دیگری بیشتر است بنابر این در حقیقت تناقضی مابین این دو فکر نیست هر چند که ممکن است هر یک از

آنها عقیده خود را بادیگری متناقض پندارد.

اکنون می‌توانیم پردازیم بتاریخ پدید آمدن کسانی که می‌خواستند نظر افلاطون و ارسطو را هماهنگ کنند و این کار در حوزه فلسفی اسکندریه بوجود آمد. بعد از مرگ اسکندر علم و تمدن یونانی به کشورهای شرقی انتقال یافت و آنرا تمدن هلنستیک می‌نامند و سه شهر اسکندریه، پراگام و انطاکیه نمایان‌ترین کانون این تمدن بودند (تاریخ ملل شرق و یونان ص ۳۲۸)

پیدایش علم در اسکندریه:

شهر اسکندریه که محل بناهای عمده‌اش بوسیله خود اسکندر تعیین شده بود بعد از مرگ او بوسیله جانشینش بطلمیوس باشکوه و جلالی خاتمه یافت تا حدیکه بندر اسکندریه که مرکز تجارت جهان شده بود مرکز علمی و فرهنگی نیز گردید.

بطلمیوس مشهورترین مردان علم و ادب و هنر را بدور خود جمع می‌کرد. نفیس‌ترین کتب را بقیامت طلا خریداری می‌کرد و کتابخانه بزرگی ترتیب داد که حدود ششصد هزار جلد کتاب داشت و بعضی شماره کتب آنچهارا هفتصد هزار نوشته‌اند (تاریخ ملل شرق و یونان ص ۳۳۲).

جانشینان او مردان بزرگی همچون اقلیدس و ارشمیدس و اراتوستن و آریستاک را جلب کردند که نوابغ علمی زمان بودند.^۸

ارسطوتن جامع جمیع علوم بود از فلسفه و تاریخ و شعر و صرف و نحو و بخصوص نجوم و جغرافی.^۹

۸- تاریخ علوم تالیف پی‌یرروسو چاپ دوم، ص ۶۷

۹- تاریخ ملل شرق و یونان تالیف آلبرماله و ژول ایزاک، چاپ دوم، ص ۳۳۲

زمینه افکار عرفانی :

«مصر فقط کشور کارهای علمی نبود بلکه سرزمینی بود که کاهنان و روحانیان اسراری را سینه به سینه می سپردند و از آنجمله اسرار صنعت طلاسازی بود که اختصاص به ایشان داشت و راز آن فاش نمی شد»^{۱۰}.

«در باره کیمیاگری ادبیات فراوان ایجاد شد و مجموعه آنها را بیکی از خدایان مصری بنام هرمس نسبت می دادند. ملقمه معتقدات فرعونی سحر و جادوی بابلی و گروه بیشمار مذاهب یهود و سریانی و ایرانی و غیره بود که بوجود می آمدند»^{۱۱}.

«سال ۷۷۰ قبل از میلاد که زولسزار نیروی دریائی مصری را آتش زد در کتابخانه اسکندریه نیز حریق واقع شد اما آنچه از دستبرد آتش محفوظ ماند سنن قدیمی را محفوظ داشت و چون عدل و آرامش مجدداً برقرار گردید گروهی از دانشجویان بقصد تحصیل بدانجا روی آوردند و دانشگاه بمانند اسکندریه بار دیگر درخشندگی آغاز کرد».

«سحر و جادوگری که اصل آن از مصر بود در قرن سوم رونق پیدا کرد و با تنجیم و فال بینی که از صادرات بابل بود دست اتحاد داد و هدف قدیم یونانی که افزایش عقل بوسیله پیشرفت دادن علوم بود جای خود را به افکار جدیدی در باره مسائل روحی و سیر در حقیقت اشیا، و خلسه و غیره داد و پلوتن فیلسوف (۲۷۰ - ۲۰۳) این مسائل را در کتاب خود بنام (انه آد) توصیف کرد»^{۱۲}.

۱۰- تاریخ علوم تالیف پی بر روسو چاپ دوم، ص ۶۸

۱۱- تاریخ علوم تالیف پی بر روسو چاپ دوم ص ۶۹

۱۲- تاریخ علوم، تالیف پی بر روسو ص ۱۰۶ و ۱۱۳ و ۱۱۴

فلسفه اسکندریه

در شهر اسکندریه دو نحله فلسفی پدید آمد که یکی را یهودیان یونانی زبان بوجود آوردند و فیلون مشهورترین آنان است که حدود نیمه اول قرن میلادی به نشر عقاید خود پرداخت.

قرن دوم میلادی نحله دیگری تاسیس گردید که بت پرستان بودند و مؤسس این فرقه امونیوس ساکاس (۱۷۵ - ۲۵۰ م) بود که از پدر و مادر مسیحی تولد یافت و بعد از خواندن فلسفه بت پرست شد.

از خصایص فلاسفه اسکندرانی که نوافلاطونیان لقب یافتند این بود که فلسفه های مختلف را با خرافات ستاره پرستی و بت پرستی بهم آمیختند. از جمله مسائلی که مورد اهتمام این دسته از فلاسفه بود هماهنگ کردن فلسفه افلاطون و ارسطو است و امونیوس همت بر آن گماشت که فلسفه افلاطون و ارسطو را یکی کند و مخصوصاً مسائل اصلی فلسفه را که مربوط به الهیات و جهان شناسی و معرفت النفس است طوری تفسیر کرد که مابین نظر آن دو فیلسوف توفیق حاصل شد.

مقاصد و مطالب فلسفی او را شاگردش افلوطین جمع آوری کرد و در پنجاه و چهار رساله که بنام تاسوعات مشهور است تدوین نمود.^{۱۳}

فروریوس سوری (۲۳۳ - ۳۰۵ م) از شاگردان افلوطین بود و کتب افلاطون و ارسطو را شرح نوشت.

و همچنین یامبلیخوس (۲۷۰ - ۳۳۰ م) که شاگرد فروریوس است روش او را داشت و کوشش می کرد که آراء افلاطون و ارسطو را یکی کند. بطور کلی عقاید فلاسفه اسلامی که فارابی از آن جمله است مأخوذ از

۱۳- تاریخ الفلسفة اليونانية تالیف یوسف کرم، ص ۲۸۶. دروس فی تاریخ الفلسفة تالیف

دکتر بیومی مدکور ص ۶۴. تاریخ الفلسفة الاسلامیة ص ۷۵، ۷۷، ۷۸

کتب شارحان است و کمتر به متون اصلی دست‌رسی پیدا کردند .
 شارحان بزرگ کتب افلاطون و ارسطو بیشتر اسکندرانی و یا کسانی بودند که فلسفه را از اسکندرانیها آموخته بودند بهمین جهت بیشتر ایشان سعی داشتند که افکار افلاطون و ارسطو را یکی کنند .
 ابن‌الندیم می‌گوید در جایی نوشته دیدم که شارحان کتب ارسطو را چنین نام برده بود : ثاوفراسطس ، اودیوموس ، ارمینس ، یوانیوس ، یامبلیخوس ، اسکندر (افرودیسی) تامسپیوس ، فروریوس ، سنبلیقوس ، سوریانوس ، میاکسیس ، اراسیس ، لوقیس ، نیکسراطس ، فلوپینوس^{۱۴} .
 این اشخاص شارحان نخست بوده‌اند و بعد از ایشان شارحان بزرگ دیگری وجود داشت و هر یک از ایشان نظر این دو فیلسوف را بر طبق دلخواه خود تفسیر کردند و چه‌بسا مطالب بیهوده‌ای را به ایشان بستند و تناقض آراء شارحان که در کتبشان دیده می‌شود دلیل بر همین است و بعداً کتبشان بدست هر کس افتاد آن مطالب را عقاید واقعی این دو فیلسوف شمرد و فارابی که نام چند تن ایشان را در این رساله ذکر کرده خود او از جمله کسانی است که تحت تأثیر همین افکار واقع شده است .

« تامسپیوس »

از جمله شارحان بزرگ کتب ارسطو تامسپیوس است که فارابی او را پسین اسکلائیین شمرده است^{۱۵} .
 تامسپیوس سال ۳۱۷ م در قسطنطنیه تولد یافت و شهرت علمی بزرگی یافت تا آنجا که (لیولیانس اوجولیان) امپراطور او را نویسنده خود

۱۴- فهرست ابن‌الندیم ، چاپ مصر، ص ۲۷۱

۱۵- ترجمه ص ۵۰۸

قرار داد^{۱۶} او از کسانی بود که مقاصد افلاطون و ارسطو را یکی می‌کرد و گمان داشت که آنان فقط در مسائل جزئی اختلاف داشته‌اند و افکار مختلف فلسفی را باهم مخلوط می‌کرد^{۱۷}.

اسکلاتیین ظاهراً از لغت اسکلاتینی باشد و فارابی نامشان را در رساله الجمع بین الرايين آورده‌است. آقای دکتر صفا در این باره نوشته‌اند گروهی دیرنشینان سریانی زبان بودند و مربوط به دو اسکول معروف بوده‌اند که در ترجمه و تفسیر کتب دست داشته‌اند یکی اسکول قدیس افیثنوس در قنسرتین که در دوره اسلامی اهمیت داشت و دیگری اسکول مارماری در دیرقنتی نزدیک بغداد که متی بن یونس (که فارابی شاگردش بود) در آنجا تربیت شده بود^{۱۸} ولی فارابی نامسطیوس را بطوریکه ذکر شد آخرین ایشان نام برده. بنا بر این وی برای گروه تقدم دارد مگر آنکه تاریخ تاسیس این دو اسکول به قرون اولیه میلادی برسد.

ژوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پژشركلس (۴۱۰ - ۴۸۵ م)

رتال جامع علوم انسانی

پرکلس نیز از جمله کسانی است که فلسفه را در اسکندریه آموخته بود و تصرفات بسیاری در فلسفه افلاطون و ارسطو به عمل آورد و شهرستانی قسمتی از منحولات او را ذکر کرده‌است^{۱۹} او بعد از آموختن فلسفه به آتن رفت و يك نفر اسقف سوری در قرن پنجم قسمتی از عبارات کتب او را

۱۶- فهرست ابن‌الندیم، ص ۳۶۹

۱۷- تاریخ الفلسفة اليونانية، ص ۳۰۳

۱۸- تاریخ علوم عقلی، تالیف آقای دکتر صفا، ص ۱۵

۱۹- ملل و نحل شهرستانی، چاپ قاهره جلد دوم ص ۴۲۸

نقل کرد و در قرن نهم میلادی به مغرب رسید و به لاتین ترجمه شد. سریانیان نیز قسمتی از الهیات کتاب او را به ارسطو نسبت دادند و همان کتب توسط مسلمانان به عربی نقل شد در این کتاب عقاید ارسطو به نحو خاصی تأویل گردیده بود و گمان می‌رفت که عین معتقدات ارسطو است تا آنکه يك قرن بعد اصل کتاب پرکلس که الهیات او بود بدست آمد و بعدها که با آن قطعه مطابقت گردید معلوم شد که جزئی از همان کتاب پرکلس بوده است.^{۲۰}

سمبلیتوس

او نیز از افلاطونیان جدید است که در آتن بود و بعد از آنکه مدارس فلسفی آتن به حکم جوستینین امپراتور روم بسته شد سمبلیتوس از فراریانی بود که به نوشیروان پناه آورد و با وساطت او در سال ۵۲۳ میلادی به آتن برگشت او نیز از کسانی بود که در شروع خود بر کتب ارسطو عقاید افلاطون و ارسطو را مشابه باهم تفسیر می‌نمود و می‌گفت جز تفاوت‌های لفظی مابین آندو فیلسوف اختلافی نبوده است.^{۲۱}

رتال علم علوم انسانی
یحیی نحوی

از جمله شارحان اخیر اسکندرانی یوحنا بن بطریق است که اول قرن نهم میلادی و قرن سوم هجری می‌زیسته و نام اصلیش را جون فیلوبون گفته‌اند که مسلمانان او را یحیی نحوی یاد کردند.^{۲۲}

۲۰- تاریخ الفلسفة اليونانية تالیف یوسف کرم، ص ۲۰۰

۲۱- تاریخ الفلسفة اليونانية تالیف یوسف کرم ص ۲۰۲

۲۲- تاریخ فلسفه اسلامی دی‌بور ص ۳۶ و ۳۳۱ و ۳۳۲ و زیرنویس آن نقل از تنه صوان

او همزمان با سمبلیقوس و بت پرست بود و بعداً به مسیحیت گرایید
در مقدمه الجمع بین رای الحکمین او را به عنوان یوحنا فیلوبون مصری
اسکندرانی ذکر کرده که عرب او را یحیی نحوی خوانده‌اند و گفته‌است
که در نیمه اول قرن ششم زندگی می‌کرد و هنگامی که عرب اسکندریه را
فتح کردند زنده نبود (در صورتیکه ابن‌الندیم خلافتش را ذکر کرده‌است).
و اصطفی را شاگرد یحیی نحوی یاد کرده که فلسفه افلاطونیان جدید را
ترویج می‌کرد و استاد مدرسه اسکندریه گردید.^{۲۴}

ابن‌الندیم می‌گوید: یحیی نحوی شاگرد ساواری و یعقوبی مذهب و اسقف
یکی از کنیسه‌های مصر بود و چون در مسائل کلامی مسیحی در باب تثلیث
اختلاف نظری پیدا کرد از کلیسا رانده شد و زندگانی او آنقدر طول کشید
تا مصر بدست عمرو عاص گشوده شد و با عمرو عاص ملاقات کرد و عمرو عاص
او را گرامی داشت ابن‌الندیم تاریخ حیات او را از اینجا حدس می‌زند که
او در یکی از کتب خود گفته‌است اکنون سیصد و چهل و سه سال از زمان
دقیانوس قبطی می‌گذرد بنا بر این باید سیصد و چند سال پیش از زمان ما
باشد^{۲۵} که حدود قرن اول هجری خواهد شد و بهر صورت در زمان حیاتش
اختلاف نظر موجود است.

کار ترجمه و تفسیر کتب فلسفی بعداً از اسکندرانیه بدست سریانی
زبانان افتاد و در حقیقت مسلمانان فلسفه را از دست آنان گرفتند زیرا
در زمان خلفاء عباسی ترجمه کتب بدست آنان انجام گرفت و همان ترجمه‌ها
مورد استفاده فارابی و دیگران واقع شد.

۲۲- تاریخ الفلسفة اليونانية يوسف کرم ص ۲۰۴

۲۴- زیر نویس مقدمه الجمع بین الرايين بقلم دکتر البیر نصری نادر، ص ۴۷

۲۵- الفهرست، چاپ قاهره، ص ۲۷۰

این گروه از مترجمان به شش ناحیه علمی نسبت داشتند که در شهرهای: رها (اورفا)، نصیبین، قنسرین، انطاکیه، جندیشاپور، حران تشکیل یافته بود.

انطاکیه

شهر انطاکیه در شامات شمالی و کنار رود ارنط قرار گرفته بود (تاریخ ملل شرق و یونان ص ۳۳۲) این شهر در مسافت صد کیلومتری از جانب غربی حلب است که در سال ۲۰۰ قبل از میلاد بنا گردید و سومین شهر مهم از شهرهای امپراطوری رومی بود که مردمش از طبقه اولی بود که مسیحی شدند.^{۲۶}

بعد از مرگ اسکندر جانشینانش برای آنکه فرهنگ و لغت یونانی را رواج دهند شهرها ساختند و از آنجمله انطاکیه بود که اسمش از اسم آنتیوخس پدر سلوکوس گرفته شده است و مردم این شهر از یونانی و مقدونی و سریانی ترکیب یافتند.^{۲۷} این شهر یکی از سه مرکز مهمی بود که علم و تمدن یونانی در آنجا انتشار یافت.^{۲۸}

مدرسه انطاکیه حدود سال ۲۷۰ میلادی تشکیل یافت و فلسفه افلاطونی در آنجا تدریس می شد دانشجویان سریانی بدانجا شتافتند و فلسفه یونانی را در سوریه انتشار دادند. هنگامی که اسکندریه بدست مسلمانان افتاد عظمت علمی آن از میان رفت زیرا جنگهای دریائی این شهر را از بیزانطه جدا کرد بدین سبب جنبش علمی به انطاکیه انتقال

۲۶- مقدمه الجمع بین الرایین چاپ بیروت نوشته دکتر البیر بصیری نادر ص ۴۷

۲۷- تاریخ مشیرالدوله پیرنیا، چاپ جیبی، جلد پنجم، ص ۲۱۱۱

۲۸- تاریخ ملل شرق و یونان تالیف البرماله و ژول ایزاک، ص ۲۲۸

یافت و متصدیان این مدرسه یعقوبی مذهب بودند.^{۲۹}

مدرسه حران

حران شهری است نزدیک به رها که در قسمت علیای عراق مابین دجله و فرات جای دارد.

فلاسفه این شهر افکار بت پرستی سامیان قدیم را با بحثهای ریاضی و فلکی و افکار فیثاغورسیان جدید و افلاطونیان جدید بهم آمیختند.^{۳۰} این شهر بعد از فتح اسکندریه مرکز فرهنگی شده بود زیرا فرهنگ یونانی بوسیله کسانی که از اسکندریه آمده بودند بدانجا انتقال یافته بود و در سال ۶۳۹ بواسطه فتوحات عربی از هم ریخت لیکن سال ۸۶۲ میلادی زمان متوکل دوباره مرکزیت یافت.^{۳۱}

مدرسه رها

شهر رها یا (ارفا) شهری بود در شمال عراق که اکنون تابع ترکیه است.^{۳۲} این شهر بوسیله سلوکیها در بین‌النهرین ساخته شد و اسران و بعداً ترادس (اورفا) نامیده شد.^{۳۳} در مقدمه الجمع بین الرايين چاپ بیروت نقل قولی کرده که حدود ۲۲۰۰ قبل از میلاد بدست نمرود قبطی ساخته شد و واقع در شمال غربی عراق است.

۲۹- تاریخ الفسفة الاسلامیة، تالیف احمد بستانی چاپ بیروت، ص ۱۵۲

۳۰- تاریخ الفسفة فی الاسلام تالیف دی بور ترجمه ابوریده، ص ۲۲

۳۱- تاریخ الفسفة العربیة الاسلامیة تالیف احمد بستانی چاپ بیروت ص ۱۵۲

۳۲- تاریخ الفسفة العربیة الاسلامیة تالیف احمد بستانی ص ۱۴۹

۳۳- تاریخ ایران باستان تالیف مشیرالدوله پیرنیا، جلد پنجم چاپ جیبی ص ۲۱۱۳

مردم این شهر مسیحی شدند و گفته‌اند حدود سیصد صومعه و دیر برای رهبانان مسیحی در آنجا وجود داشته‌است.^{۳۴}

در این شهر حدود سال ۳۶۳ میلادی پارسیان مدرسه‌ای تأسیس کردند و استادانی که در اسکندریه درس خوانده بودند در این ناحیه بزبان یونانی تدریس می‌کردند و فلسفه و سایر علوم تدریس می‌شد و بعدها بعضی از کتب یونانی بر طبق شرح اسکندر افرودیسی و منطق ارسطو را در قرن پنجم بزبان سریانی درآوردند.^{۳۵}

مدرسه رها در اول کار از قفسه‌ترین و رأس عین اهمیت بیشتری داشت زیرا پیشرفتش از لحاظ زبان بهتر بود لیکن سال ۴۸۹ میلادی بواسطه آنکه استادانش نسطوری مذهب بودند بسته شد و آنان مدرسه نصیبین را بجایش گشودند.^{۳۶}

مدرسه نصیبین

شهری است در شمال غربی موصل در جزیره که گفته‌اند نمرود آنرا بنا کرده‌است.^{۳۷}

مشیرالدوله پیرنیا آنرا از شهرهائی نامبرده که سلوکیان جانشینان اسکندر بنا کردند گوید این شهر در بلوکی باسم مقدونی (میگدنی) بنا گردید.^{۳۸}

۳۴- مقدمة الجمع بین الرايين چاپ بیروت ص ۴۷

۳۵- تاریخ الفلسفة العربیة الاسلامیة تألیف احمد بستانی، ص ۱۴۹

۳۶- تاریخ الفلسفة فی الاسلام تألیف ت.ج، دی بور ص ۲۱

۳۷- مقدمة الجمع بین الرايين چاپ بیروت بقلم دکتر آلپیر بصیری نادر ص ۴۷

۳۸- تاریخ ایران باستان، تألیف مشیرالدوله پیرنیا چاپ جیبی، جلد پنجم ص ۲۱۱۴

این حوزه علمی سال ۳۲۰ میلادی در این شهر تأسیس گردید و سال ۴۸۹ میلادی بعد از آنکه مدرسه شهر رها بفرمان امپراطور رم بسته شد رئیس و بعضی از استادانش به منطقه فارسی نصیبین آمدند و رنگ دینی نسطوری را انتشار دادند.^{۳۹}

دی‌بور نیز می‌گوید سال ۴۸۹ بعد از بسته شدن مدرسه رها بعثت آنکه معلمان نسطوری بودند همین مدرسه در نصیبین گشایش یافت.^{۴۰}

مدرسه قنسرین

این مدرسه در کرانه چپ فرات انشا گردید و تابع دیر سریانی بود اوایل قرن هفتم شهرتی بسزا داشت و بزرگترین جایی بود که برای خواندن علوم یونانی بدانجا آهنگ می‌شد.^{۴۱} رأس عین و قنسرین مرکز فرهنگی کنیسه غربی و یعقوبی بود.^{۴۲}

مدرسه چندیشاپور

شاپور اول (۲۴۱-۲۷۲) در خوزستان شهری بنا نهاد و آنرا جندی-شاپور نامید.

انوشیروان (۵۳۱-۵۷۹ میلادی) در شهر چندیشاپور اهواز این مدرسه را تأسیس کرد و در آنجا فلسفه و طب تدریس می‌شد و استادان بزرگش مسیحی و نسطوری مذهب بودند که از شهر رها گریخته بودند ولی بواسطه

۳۹- تاریخ الفلسفة العربیة الاسلامیة تألیف احمد بستانی ص ۱۴۹

۴۰- تاریخ الفلسفة فی الاسلام، تألیف دی‌بور ص ۲۱

۴۱- تاریخ الفلسفة العربیة الاسلامیة تألیف احمد بستانی ص ۱۵۱

۴۲- تاریخ الفلسفة فی الاسلام، تألیف دی‌بور ص ۲۱

عشق و علاقه‌ای که به فرهنگ داشت مسیحیان یعقوبی مذهب را نیز در آنجا وارد کرد.

بعداً از آتن هفت نفر از فلاسفه نو افلاطونی که از آنجا آورده شده بودند بدو پناه آوردند و نوشیروان در سال ۵۲۹ میلادی آنان را در کاخ خود جای داد.^{۴۳}

مشیرالدوله گوید سلوکیان شهر دیگری نزدیک تیسفون بنا کردند که پایتخت قسمت شرقی سلوکی و ولیعهدنشین آنان بود و در آنجا علوم و صنایع بابلی ترویج می‌شد و دیوژن بابلی فلسفه رواقی را در آنجا رواج می‌داد.^{۴۴} پرگام نیز یکی از سه ناحیه مهمی بود که علوم یونانی بدانجا انتقال یافت و این شهر پایتخت دولت کوچکی در آسیای صغیر بود در سرزمینی که سابقاً ائولید نامیده می‌شد. پادشاه پرگام موسوم به آتال به تقلید بطالسه کتابخانه بزرگی دایر کرد که با کتابخانه اسکندریه برابری می‌نمود (تاریخ ملل شرق و یونان ص ۳۳۱).

استادان و دانشمندان این مدارس که نام برده شد کسانی بودند که نسخه‌های کتب فلسفی را که در دست داشتند بفرمان هارون و مأمون و خلفای دیگر تامتوکل عباسی برای مسلمانان ترجمه کردند و معلوم نیست ترجمه‌های ایشان تا چه حدی درست باشد.

دی‌بور می‌گوید: سریانیها تا بعد از فتوحات عرب توانستند به يك جنبش علمی دست یابند و از آنجمله یعقوب رهاوی حدود ۶۴۰ تا ۷۰۸ میلادی کتب مربوط به الهیات یونانی را ترجمه کرد و به فلسفه اشتغال

۴۳- تاریخ الفلسفة فی الاسلام تالیف دی‌بور ص ۲۴

و تاریخ الفلسفة العربیة الاسلام تالیف احمد بستانی ص ۱۵۱

۴۴- تاریخ ابران باستان تالیف پیرنیا ص ۲۱۱۴

یافت و علاوه بر آن فتوی داد که کشیشان به نوبت و باوگان مسلمان فلسفه بیاموزند.

سربانیان در ترجمه‌ها تا حدودی کار به امانت می‌کردند جز آنکه این امانت را در کتب منطق و علوم طبیعی رعایت می‌کردند لیکن در کتب اخلاق و مابعدالطبیعه بسیاری از مشکلات را انداختند و یا بد فهمیدند و شاید بر طبق اصول مسیحی ترجمه کرده باشند^{۴۵}.

و از جمله ترجمه‌های آنان شرح اسکندر افرویدیسی و شرح یحیی نحوی بود.

و از آنجمله کتب اسکندر افرویدیسی و شرح یحیی نحوی بر سماع طبیعی و باز شرح اسکندر افرویدیسی بر کون فساد و کتاب آراء الفلاسفه منسوب به فلوطرخس بود که قسطنطین لوقا بعلبکی متوفی به سال ۶۳۰ م ترجمه کرد^{۴۶}.

مآخذ فارابی در کتاب الجمع بین الرایین

فارابی هنگامی که هشتادسال از عمرش رفته بود سال ۳۳۹ وفات یافت بنابراین تولدش را در ۲۵۹ یا ۲۶۰ حدس زده‌اند. زادگاهش در ماوراءالنهر بود و برای تحصیل بسوی بغداد که در آن هنگام مرکزیت علمی داشت شتافت. قسمتی از تحصیلات منطقی خود را در حران نزد یوحنا ابن حیلان گذراند و فلسفه را از ابوبشر متی بن یونس نستوری مذهب قناتی که منسوب به دیر قنات بود در بغداد فراگرفت^{۴۷} (دیر قناتی در

۴۵- تاریخ الفلسفة فی الاسلام تألیف دی‌بور ص ۲۶

۴۶- تاریخ الفلسفة فی الاسلام تألیف دی‌بور ص ۲۷

۴۷- مقدمه الجمع بین الرایین چاپ بیرون به قلم دکتر البیر نصری نادر ص ۵۹

و تاریخ الفلسفة فی الاسلام تألیف دی‌بور ص ۱۹۶

نزدیکی بغداد بود و اسکول مارماری مربوط به همین دیر است: تاریخ علوم عقلی، تالیف آقای دکتر صفا، ص ۱۵) و مآخذ کارش در این رساله نیز همان نوشته‌های اسکندرانی بود بطوریکه بیشتر شارحان را نامبرده است. یکی از مآخذ اصلیش که بدان استناد جسته کتاب اُتولوجیا است که آنرا از نوشته‌های ارسطو پنداشته‌اند در صورتیکه این کتاب تفسیری است که فرفورئوس صوری بر فصل اول کتاب ارسطو نوشته بود و عبدالملک بن عبدالله ناعمه حمّصی آنرا به عربی ترجمه کرد و ابویوسف یعقوب بن اسحاق کندی ترجمه اول را غلط‌گیری کرد و اصلاح نمود.

لیکن آنچه به تحقیق رسیده آنست که این کتاب رساله‌ای در اعتقادات افلاطونیان جدید است که فرفورئوس مطالبش را از مقاله چهارم و پنجم و ششم از تاسوعات افلوپین گرفته است.

این کتاب شاید از آنجهت به ارسطو نسبت داده شده باشد که آوازه ارسطو مابین مسلمانان تاحدی بالا گرفته بود که او را فیلسوف منحصر به فرد دانستند^{۴۸}.

حتی خلسه را که فارابی در این رساله نسبت به ارسطو داده مربوط به افلطین است نه ارسطو^{۴۹}.

خلاصه آنکه جمع کردن مابین فلسفه افلاطون و ارسطو که فارابی آنرا انجام داده اثری است که از فلسفه اسکندرانی در ذهن او پدید آمده است.

۴۸- تراث الاسلام، ج اول، تالیف الفرد جیوم، ترجمه توفیق طویل ص ۲۵۴ و تاریخ

الفلسفه فی الاسلام ص ۲۰۰

۴۹- ترجمه رساله الجمع بین الرایین، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد،

دوره پنجم، صفحه ۵۴۴.